

بین آستین



اِما

ترجمہ رضا رضایی



نشرنی

فهرست مطالب

۷ سخن مترجم
۹ بخش اول (فصل‌های ۱ تا ۱۸)
۱۷۷ بخش دوم (فصل‌های ۱ تا ۱۸)
۳۶۱ بخش سوم (فصل‌های ۱ تا ۱۹)
۵۵۷ فهرست نام‌ها

سخن مترجم

جین آستین در ۱۶ دسامبر ۱۷۷۵ در استیونتن، همپشر، جنوب شرقی انگلستان، به دنیا آمد. او هفتمین فرزند یک کشیش ناحیه بود. در سال ۱۸۰۱ که پدرش بازنشسته شد، خانواده آستین به بث نقل مکان کرد. پدر در سال ۱۸۰۵ از دنیا رفت و جین آستین و مادرش چندبار نقل مکان کردند، تا سرانجام در سال ۱۸۰۹ در نزدیکی التن در همپشر ماندگار شدند. جین آستین در همین محل ماند و فقط چندبار به لندن سفر کرد. در مه ۱۸۱۷ به سبب بیماری به وینچستر کوچ کرد تا نزدیک پزشکش باشد، و در ۸ ژوئیه ۱۸۱۷ همان جا درگذشت.

جین آستین نوشتن را از نوجوانی آغاز کرد. قبل از انتشار آثارش پارها در آن‌ها دست می‌برد و بازیابی‌شان می‌کرد. چهار رمان عقل و احساس، غرور و تعصب، منسفیلد پارک و اما به ترتیب در سال‌های ۱۸۱۱، ۱۸۱۳، ۱۸۱۴ و ۱۸۱۶، یعنی در زمان حیات جین آستین منتشر شدند. رمان‌های نورثنگرای و ترغیب در سال ۱۸۱۸، یعنی بعد از مرگ نویسنده، به چاپ رسیدند. دو اثر به نام‌های لیدی سوزان و واتسن‌ها (ناتمام) نیز از کارهای اولیه جین آستین باقی مانده است. او پیش از مرگ مشغول نوشتن رمانی به نام سندیتن بود که قسمت‌های پراکنده آن در دست است. جین آستین در محیطی نسبتاً منزوی زندگی کرد و اوقات خود را بیشتر به نوشتن گذراند. به نظر نقادان، او نبوغی دووجهی داشت: هم طنز قدرتمندی داشت و هم اخلاقیات و روحیات آدم‌ها را خوب

می‌شناخت. این دو وجه در نوشته‌های او نیز تجلی یافته است. زندگی اجتماعی و خانوادگی محملی است که نویسنده به کمک آن، با ژرفاندیشی، دربارهٔ انسان‌ها و روابط آن‌ها قضاوت می‌کند و نظر می‌دهد.

رمان‌های جین آستین از پرخواننده‌ترین آثار در ادبیات جهان‌اند و حدود دویست سال است که نسل‌های پیاپی با کشش و علاقهٔ روزافزون رمان‌های او را می‌خوانند. اِما در سال ۱۸۱۶ منتشر شد (به احتمال زیاد در ۲۳ دسامبر ۱۸۱۵ از چاپ درآمد). قهرمان اصلی این رمان دختری است «خیال‌باف»، باهوش و جذاب که مدام آدم‌های دور و بر خود را درگیر ماجراهای عاشقانه می‌انگارد ولی خودش را از «خطر» ازدواج در امان می‌داند. در این رمان طنزآمیز، خیالات به تدریج جای خود را به واقعیات می‌دهند و...

متنی که مترجم مبنای کار قرار داده است همان نسخهٔ سال ۱۸۱۶ است که بعدها ویراستاران و نقادان در آن اصلاحاتی اعمال کرده‌اند.

امیدوارم این ترجمه نیز مانند سه ترجمهٔ قبلی (عقل و احساس، غرور و تعصب و منسفیلد پارک) مورد استفادهٔ دوستداران ادبیات قرار بگیرد و دلگرمی مترجم و ناشر برای ترجمه و انتشار دو رمان دیگر جین آستین (نورثنگر اِبی و ترغیب) افزایش یابد و این پروژه به سرانجام برسد.

از مدیریت و کارکنان نشر نی که کتاب را به شکل شایسته‌ای تولید کرده‌اند و از همهٔ کسانی که مشوق من بوده‌اند و به بهبود متن ترجمه کمک کرده‌اند، بخصوص از سرکار خانم مونا سیف که کل متن ترجمه را خواندند و پیشنهادهای مفیدی دادند، صمیمانه تشکر می‌کنم.

رضا رضایی

زمستان ۱۳۸۵

بخش اول

30BOOKS.COM

فصل ۱

اما وودهاس دختر جذاب و باهوش و ثروتمندی بود، خانه راحتی داشت، شاد بود، و خلاصه از نعمات و مواهب زندگی اصلاً پی نصیب نبود. بیست و یک سال در این دنیا زندگی کرده بود بدون آنکه طعم اضطراب و ناراحتی را زیاد چشیده باشد.

او دختر دوم پدری مهربان و سهل‌گیر بود. بعد از ازدواج خواهرش، خیلی زود بانوی خانه پدری شده بود. مادرش مدت‌ها پیش از دنیا رفته بود و اما فقط خاطرات مبهمی از ناز و نوازش‌های او داشت. جای خالی مادرش را زن خوبی پر کرده بود که معلمه‌اش بود و در محبت و عاطفه دست‌کمی از مادر نداشت.

دوشیزه تیلر شانزده سال با خانواده آقای وودهاس زندگی کرده بود. نه فقط معلمه بلکه دوست به حساب می‌آمد. خیلی هم به هر دو دختر خانواده علاقه داشت، بخصوص به اما. بین آن‌ها بیشتر نوعی صمیمیت خواهرانه شکل گرفته بود. دوشیزه تیلر همان زمان هم که رسماً معلمه بود به خاطر خلق و خوی ملایمش اصلاً سختگیری نمی‌کرد. حالا هم که دیگر مدت‌ها بود آن حال و هوای رسمی از بین رفته بود، این دو نفر مثل دو دوست با هم زندگی می‌کردند که خیلی به هم وابسته‌اند، و اما هر کاری که دلش

می خواست می کرد. البته به عقاید و نظریات دوشیزه تیلر خیلی احترام می گذاشت، ولی بیشتر طبق عقیده و نظر خودش رفتار می کرد.

اصلاً اشکال واقعی اما این بود که کمی خودرأی بود و خودش را برتر از آنچه بود می دید. همین عیب و اشکال ممکن بود خللی در شادی هایش به وجود بیاورد، ولی عجالتاً این خطر به چشم نمی آمد و به همین علت هم به هیچ وجه مایه نگرانی نبود.

بعد غم و غصه آمد... غم و غصه ای ملایم که هیچ شکل و شمایل احساسات نامطبوع را نداشت... دوشیزه تیلر شوهر کرد. بله، رفتن دوشیزه تیلر همان موقع باعث غم و غصه شد. روز ازدواج این دوست عزیز، اما غصه خورد و فکر کرد دوستی شان دیگر تمام شده. وقتی مراسم به پایان رسید و مهمان ها رفتند، اما ماند و پدرش. یا هم غذا خوردند بدون آنکه حضور کس دیگری از ملال و دلتنگی آن شب دراز بکاهد. پدر اما به خودش مسلط ماند و بعد از شام هم طبق معمول رفت بخوابد. در این موقع بود که اما نشست و فکر کرد چه چیزی را از دست داده است.

این واقعه از هر لحاظ برای دوست اما طلیعه خوشبختی بود. آقای وستن مرد بی عیب و ایرادی بود، پول خوبی درمی آورد، سن و سالش مناسب بود و رفتار مطبوعی هم داشت. اما هم وقتی فکر می کرد که در عالم دوستی از خودگذشتگی کرده و با سخاوت و بلندنظری چنین وصلتی را برای دوستش آرزو کرده و حتی برای سرگرفتن این ازدواج قدم هایی برداشته است، احساس رضایت می کرد. با این حال، صبح روز بعد، اما دل و دماغ حسابی نداشت. تمام ساعات روز، غیبت دوشیزه تیلر را احساس می کرد. یاد مهربانی هایش می افتاد... شانزده سال مهربانی و محبت... درس هایی که داده بود، بازی هایی که از پنج سالگی با اما کرده بود... چه طور هر کاری از دستش برمی آمد برای رسیدگی و تر و خشک کردن و مراقبت از سلامتی اش کرده بود... چه طور مواقع بیماری اش در کودکی از او پرستاری کرده بود. بله، اما خیلی مدیون محبت های او بود. ولی روابط شان در هفت سال آخر، و برابری

مقام و راحتی رفتاری که بعد از ازدواج ایزابلا در این روابط پدید آمده بود، سبب شده بود اما و دوشیزه تیلر به دو یار صمیمی تبدیل بشوند. همه این‌ها خاطراتی بود که فوق‌العاده عزیز بود و در دل اما جای خاصی داشت. دوشیزه تیلر دوست و هم‌صحبتی بود که نصیب کمتر کسی می‌شد، باشعور، مطلع، کمک‌کار و خوش‌قلب بود، سیر تا پیاز امور خانواده را می‌دانست، با دغدغه‌ها و مشغله‌های خانواده آشنایی داشت، و مهم‌تر از همه، خیلی به اما علاقه داشت و مواظب بود به اما خوش بگذرد و کارهایش درست پیش برود، ... خلاصه، دوشیزه تیلر کسی بود که اما می‌توانست همه فکرهایش را با او در میان بگذارد. مهر و محبتی که به اما داشت کاملاً بی‌شائبه بود.

اما این تغییر اوضاع را چه‌طور می‌بایست تحمل کند؟ ... البته دوستش فقط نیم مایل از او دور می‌شد، ولی اما می‌دانست که خانم وستن، حتی اگر فقط نیم مایل از او دور باشد باز خیلی فرق دارد با دوشیزه تیلری که توی خانه بود. اما با همه امتیازات طبیعی و خانوادگی‌اش واقعاً وضعیتی پیدا کرده بود که ممکن بود احساس تنهایی بکند و از این‌که هم‌صحبتی ندارد غصه بخورد. البته اما پدرش را خیلی خیلی دوست داشت، ولی پدرش که هم‌صحبتش نبود، ... نمی‌توانست طرف صحبتش بشود، چه موقعی که پای حرف‌های جدی به میان می‌آمد و چه موقعی که بگو و بخند درمی‌گرفت.

اختلاف سنی اما هم با پدرش کم نبود (آقای وودهاس دیر ازدواج کرده بود) و تازه وضع مزاجی و عادات و رفتار آقای وودهاس هم مزید بر علت می‌شد، چون آقای وودهاس سراسر عمرش در مورد وضع مزاجی‌اش وسواس داشت. نه ذهنش را زیاد به کار می‌گرفت و نه بدنش را، و به خاطر همین هم سکنتات و وجناتش او را پیرتر از سن و سال واقعی‌اش نشان می‌داد. البته همه او را به سبب صمیمیت قلبی و اخلاق مطبوعش دوست داشتند، ولی ذوق و استعدادش مناسب هر موقعیتی نبود.

خواهر اما با این‌که بعد از ازدواج به جای خیلی دوری نرفته بود و در لندن زندگی می‌کرد که فقط شانزده مایل فاصله داشت، باز هر روز دم‌دست نبود.

ایما

ایما وودهاس دختری است خوش‌قلب ولی خیالی‌باف که تصور می‌کند همه آدم‌ها را می‌شناسد و می‌تواند سرنوشت آن‌ها را رقم بزند. به تدریج پرده پندار کنار می‌رود و ایما در جریان حوادث از خودفریبی به خودشناسی می‌رسد. جین آستین در این رمان اوج هنر طنز خود را به نمایش گذاشته است.

نشر نی منتشر کرده است:

- عقل و احساس، جین آستین، رضا رضایی
- غرور و تعصب، جین آستین، رضا رضایی
- منسفیلد پارک، جین آستین، رضا رضایی
- نورثنگو ابی، جین آستین، رضا رضایی
- ترغیب، جین آستین، رضا رضایی



نشر نی